

چکیده

ارتداد به معنای برگشت از دین است که در قرآن کریم علاوه بر اینکه این امر، امری مذموم به حساب آمده است، مرتدان را نیز به عذاب الهی وعده داده است. علما و فقهای اسلامی، هرچند این امر را جزو گناهان به شمار آورده‌اند، ولی در حد بودن یا تعزیر بودن کیفر ارتداد اختلاف کرده‌اند. گروهی آن را از جرایم حدی دانسته‌اند و به استناد احادیث وارده، مجازات آن را بعد از استتابه قتل می‌دانند و گروهی دیگر با توجه به آیات مربوط به عدم اکراه در دین و آزادی در انتخاب عقیده، ارتداد را جرمی تعزیری از باب جرایم سیاسی و خروج علیه حکومت دانسته و مجازات آن را به صلاحدید حاکم واگذار کرده‌اند و مجازات قتل در روایات را از باب قصاص یا محاربه توجیه می‌کنند و معتقدند که حاکم می‌تواند از باب تعزیر، حکم به قتل مرتد بدهد.

مقدمه

در نظام کیفری اسلامی، جرم عبارت است از فعل یا ترک فعلی که در شریعت بر تحریم و مجازات مرتکب آن، نصی وارد شده است. این جرمها یا مستوجب حد یا قصاص یا دیه یا تعزیر هستند و چون مجازاتها نیز برای این جرمها وضع شده‌اند، همین تقسیم‌بندی در مورد مجازاتها نیز جاری است. علما بر این امر که ارتداد از گناهان کبیره است، اتفاق دارند و بیشتر آنها کیفر مرتد را قتل او می‌دانند، اما در وجوب قتل مرتد، اختلاف نظر دارند. اصل اختلاف در این مبحث بر سر این پرسش و بر پایه یکی از این دو احتمال است: آیا ارتداد جرمی سیاسی و به معنای خروج از نظام حکومت است تا به منظور حفظ عقیده مسلمانان و پاسداری از نظام اسلامی، برخورد با آن به امام واگذار شود به گونه‌ای که مناسب می‌بیند، وی را تعزیر کند؟ یا آنکه ارتداد جرمی عقیدتی است و در دایره جرمهای مستوجب حدود جای می‌گیرد تا در نتیجه آن، امام هیچ چاره‌ای جز اجرای حد شرعی در این زمینه ندارد. بنابراین دو دیدگاه در مورد مجازات ارتداد وجود دارد.

کلید واژه ها: ارتداد، حد، تعزیر، قتل.

جهاندار امینی،
دانشجوی کارشناسی ارشد رشته فقه مقارن و حقوق جزای اسلامی
jagan61@mail.com@gmail.com

مجازات ارتداد حد یا تعزیر

دیدگاه نخست: دیدگاه کسانی است که معتقدند مرتد در راستای اجرای حد باید کشته شود و بسیاری از فقها بر این امر که مرتد باید کشته شود، اتفاق نظر دارند. دیدگاه دوم: کسانی که حکم معتقدند، ارتداد، تعزیر است. که عده‌ای از عالمان به ویژه متأخران بر این عقیده‌اند. بنابراین در این نوشتار ابتدا با تعریف حد و تعزیر و تفاوت میان آن دو، به مطالعه آزادی عقیده و ارتداد پرداخته و سپس به بررسی آیات و احادیث و روایات مربوطه می‌پردازیم.

لازم به یادآوری است که در مورد ارتداد بحث‌های مختلفی مطرح می‌شود که این نوشتار به دنبال مشخص کردن این مسئله است، که آیا مجازات ارتداد از نوع مجازات‌های مستوجب حد است یا در زمره مجازات‌های تعزیری به حساب می‌آید؟

ارتداد

از نظر لغوی ارتداد، از ماده رده به معنای رجوع و بازگشتن، رد شدن، از مسلمانی برگشتن است.^۱ راغب اصفهانی نیز می‌گوید: ارتداد و رده، به معنای بازگشت از راه پیموده شده است. با این تفاوت که واژه رده در خصوص کفر به کار می‌رود و لغت ارتداد در مورد کفر و غیر آن استعمال می‌گردد ...

«یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه...» (مائده، ۵۴) بنابراین ارتداد به معنای بازگشت از اسلام به کفر است.^۲ ارتداد در اصطلاح فقهی آن عبارت است از خروج فرد مسلمان از دین اسلام^۳ یا به عبارتی کافر شدن از روی عمد پس از دوره‌ای مسلمانی، ارتداد با انکار آن دسته از عقاید، احکام و آیین‌هایی که در اسلام ثابت هستند یعنی یا رفتارهایی چون اهانت به ساحت مقدس خداوندی یا پیامبر اکرم (ص) و یا مباح شمردن حرامها یا انکار واجبات و همانند آن تحقق می‌پذیرد.^۴

حد

حد در لغت به معنای عقوبت^۵ و همچنین به معنای دفع، بازداشتن از کاری، تیز کردن، اندازه کردن خدای تعالی، جدا کردن چیزی از چیزی، حایل میان دو چیز، نهایت هر چیزی، اندازه و مقدار، حکم شرعی، مرز و غیره نیز آمده که جمع آن نیز حدود است.^۶

در اصطلاح فقها، به مجازات‌هایی که از طرف شارع مشخص گشته، اطلاق می‌شود.^۷ به عبارت دیگر مجازات مقرر و مخصوص که نوع و مقدار آن از سوی قانونگذار اسلامی معین شده^۸ و مانع بازگشت مرتکب به انجام دوباره آن

فعل می‌گردد.^۹ لفظ حد و جمع آن (حدود) ۱۴ مرتبه در قرآن تکرار شده است که از جمله آنها «...تلك حدود الله فلا تقر بها...» (بقره، ۱۸۷) ... این احکام دین خداست زنهار در آن مخالفت مپوید «...و من یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه...» (طلاق، ۱) هر کس از مقدار و اندازه‌ای که خداوند قرار داده تجاوز کند به خود ظلم کرده است. حاصل اینکه، حدود در قرآن به معنای احکام الهی، اوامر و نواهی پروردگار به کار رفته است.^{۱۰}

تعزیر

تعزیر از ریشه عزز به معنای منع کردن، بازداشتن و نیز سرزنش کردن آمده است.^{۱۱} ابن اثیر می‌گوید: تعزیر به معنای رجوع، تعظیم، و کمک و یاری پشت سر هم آمده است ولی در اصل مانع شدن و بازداشتن را گویند. به تنبیه کم‌تر از حد، تعزیر گفته می‌شود زیرا با آن از تکرار جرم جلوگیری می‌شود.^{۱۲} راغب اصفهانی نیز تعزیر را به معنای نصرت و یاری گرفته است که آیه ۹ سوره فتح «... و تعزروه و توقروه...» و آیه ۱۲ سوره مائده «... و آمنتم برسلی و عززتموهم...» به این معنا اشاره دارد. سپس اضافه می‌کند که معنای تأدیب از همین جا سرچشمه می‌گیرد. زیرا ادب کننده (تعزیرگر) در مقام یاری نمودن برآمده و وی را از آنچه به زیان اوست، دور می‌کند.^{۱۳} به طور کلی تعزیر و مشتقات آن سه مرتبه در قرآن تکرار شده است.

در اصطلاح فقها عبارت است از تأدیب به مقداری که حاکم آن مقدار را برای عدم ارتکاب مجدد کافی می‌داند. بنابراین کسی که عمل حرامی را که دارای حد قصاص و کفاره نباشد مرتکب شود، حاکم به انواع تعزیری که مجرم را از ارتکاب مجدد باز دارد، اعم از تنبیه بدنی، زندان یا توبیخ متوسل می‌شود.^{۱۴}

تفاوت حد و تعزیر^{۱۵}

۱. قاضی و حاکم، حق عفو و بخشش را در حدود ندارند، اما در تعزیر، حاکم می‌تواند از اجرای حکم تعزیر صرف‌نظر کند.

۲. قاضی و حاکم حق کم و یا زیاد کردن مجازات را در حدود ندارد، ولی در تعزیر تشخیص مصلحت، با حاکم و قاضی است.

۳. در حدود، بر خلاف تعزیر شفاعت جایز نیست، نه برای حاکم که شفاعت بپذیرد و نه برای شفیع که واسطه شود.

۴. اثبات حدود، بر خلاف تعزیرات که با یک شاهد قابل





اثبات است با یک شاهد ممکن نیست در برخی از موارد چهار و در برخی حداقل دو شاهد لازم است.

آزادی عقیده و ارتداد

مقصود از آزادی عقیده، حق فرد در انتخاب یک عقیده، دور از هرگونه اکراه است. آیین اسلام، این آزادی را به عنوان یکی از آثار و لوازم مسئول بودن وی تضمین کرده و هرگونه عامل و زمینه اکراه و اجبار را ممنوع شمرده و در کنار آن از هیچ تلاشی در تأکید بر ضرورت بیان آشکار حق و اقامه برهان بر عقیده درست، فروگذار نکرده است. تقریباً همه کتابهای تفسیر و فقه بر این اتفاق و اجماع دارند که آیه «لا اکراه فی الدین...»^{۱۶} یکی از اصول و قواعد بزرگ اسلام و رکنی از ارکان تسامح این دین است. اسلام نه اجازه می‌دهد کسی برای پذیرش این دین و نه برای ترک این دین، هدف اکراه قرار گیرد.^{۱۷}

اما سؤال اصلی اینجاست که کسی که حق دارد دینی را اختیار کند، چرا حق ندارد دینی را وانهد؟ آیا پس از انتخاب دین، این حق از او سلب می‌شود؟ مگر مسلمان از غیر مسلمان نمی‌خواهد دینش را وانهد و اسلام را بپذیرد. پس چرا این امر در جامعه مسلمین جایز نیست؟ به راستی اگر بشر در انتخاب دین آزاد است و هیچ اکراه و فشاری قابل قبول نیست، چگونه می‌توان در استمرار آن کسی را مجبور کرد؛ زیرا ملاک در هر دو یک حقیقت است و آن عدم قابلیت اجبار در عقیده است. اگر این اصل را بپذیریم، تفاوتی در شروع و استمرار آن نخواهد بود. پس انسان در گزینش هر آیینی آزاد و رها است.^{۱۸} خداوند مسئله ایمان را به زور و اجبار و اکراه استوار نساخته، بلکه آن را بر انتخاب و اراده و اختیار بنا کرده است.

چرا که اجبار و اکراه در دین به بطلان فلسفه ابتلا و آزمایش الهی می‌انجامد. گواه این حقیقت، این سخن خداوند است که فرمود: «... فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر...»^{۱۹} پس هر که بخواهد ایمان آورد و هر که بخواهد کافر شود. اگر بپذیریم که جایگاه اعتقاد، دل است اصلاً اکراه و اجبار درباره آن امکان نخواهد داشت.

افزون بر این فرض، هرگونه اجبار و اکراه در خصوص دین با دیدگاه کلی اسلام درباره تکلیف و محول شدن امانت الهی به انسان و همچنین با بسیاری از متون^{۲۰} و واقعیاتی که بر آزادی، اختیار و مسئولیت انسان تأکید دارد، در تعارض جدی است.^{۲۱}

تاریخ اسلام نیز گواه دیگری بر این قضیه است، هنگامی که مسلمانان در مکه اقلیتی ضعیف بودند، از سوی قوای شرک و گمراهی که مخالفت مسلمانان را با دین و آیین

پدرانشان نکوهش می‌کرد و در ستم بر آنان و بازداشتن آنها از اعمال حق انتخاب خود از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کرد و از انواع تحقیرها و تهدیدها علیه آنها کوتاهی نمی‌کرد.

اما پس از پیروزی اسلام، مسلمانان نه تنها به انتقام ظلمها و تحقیرها و تهدیدها برنیامدند؛ بلکه شواهد تاریخی، پس از ادله عقل و نقل بر این اتفاق دارند که سرزمین اسلام پس از قدرت یافتن، سرزمین آزادیهای دینی شد و پیروان همه طوایفی که در سرزمینهای دیگر از سوی پیروان ادیان هدف ستم و آزار قرار گرفته، بدان پناه بسته و در پرتو حمایت اسلام از بقا و شکوفایی برخوردار شدند.^{۲۲} به همین دلیل هیچ تعجبی نیست که اندیشمندان اسلام درباره آزادی عقیده بگویند که «آزادی عقیده بیشترین همه آزادیهای عمومی است؛ زیرا خود به منزله قاعده و اساس دیگر آزادیهاست.»^{۲۳} و: «... نخستین حق از حقوق انسان است.»^{۲۴} و این است حکم دین که بسیاری از دشمنان آشکار و نهان گمان کرده‌اند با شمشیر و زور برپا شده است.^{۲۵}

البته اگر آزادی به منظور بیان عقیده در جامعه به افراد داده می‌شود. به منظور نادیده گرفتن سایر حقوق افراد جامعه از جمله حق حفظ عقیده افراد نیست. در جامعه اسلامی ضمن احترام و تقدیس عقیده، از عقیده افراد حمایت می‌شود و برای دفاع از آن، از هیچ کوششی دریغ نمی‌شود. اگر در این جامعه به غیر مسلمان، این اجازه داده می‌شود که دین اسلام را نقد کنند، می‌بایستی در نقد خویش پایبند به حدود قانونی باشند،^{۲۶} همانطور که قرآن خطاب به مسلمان «... و جادلهم بالتی هی احسن...» (نحل، ۱۲۵) را تجویز می‌کند. اما ناگفته نماند که شیوه تعرض در اینجا مهم است. اگر کسی خصمانه به مقدسات دیگری تعرض کرد، یک حکم دارد و اگر عاقلانه و مسئولانه تعرض کرد، حکم دیگری دارد. به تعبیر دیگر اگر با علت تعرض کرد، یک حکم دارد و اگر با دلیل تعرض کرد، حکم دیگری.^{۲۷} از آنجا که نباید اجازه یخش و رواج غذای سمی را بدهیم و نسبت به سلامت جسمانی فرد حساس باشیم؛ باید به سلامت روحی و فکری مردم نیز حساسیت داشته باشیم پس وقتی برای همگان مسلم شد که چه چیزی مضر است، چه چیزی خطرناک و بیماری‌زاست، در آن صورت باید از آن جلوگیری کرد.^{۲۸}

بنابراین اگر ابراز عقاید به گونه‌ای باشد که منجر به اغواگری و جنجال و بحران شود و احساسات جامعه اسلامی را جریحه‌دار نمایند و امنیت عمومی را مختل و سلامت روانی را به چالش بکشاند، حکومت اسلامی در

مقابل آن خواهد ایستاد و آیه «... و قاتلوهم حتی لاتکون فتنه...»^{۲۹} بر همین حقیقت تأکید دارد. می توان گفت ارتداد تا زمانی که به جنجال و بحران تبدیل نشده و امنیت جامعه را به خطر نیندازد، نه تنها جرم محسوب نمی شود؛ بلکه مجازات هم ندارد و اگر فرد کافر بمیرد، مجازاتش را به آخرت وامی گذارد. همانطور که خدای تعالی فرمود: «... و من یرتد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الآخره و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون»^{۳۰}

اما اگر ارتداد وی موجب برهم زدن امنیت و آسایش عمومی شود و هویت و یکپارچگی اجتماع را تهدید کند، عمل وی جرم بوده و به مجازات تنبیهی متناسب محکوم می گردد.

آیه های قرآن کریم در مورد ارتداد

ارتداد یا کفر ورزیدن پس از ایمان، در ۱۰ آیه از قرآن کریم ذکر شده است. در بعضی از این آیه ها از مشتقات ارتداد و در بعضی دیگر از کفر پس از ایمان تعبیر شده است.

«... ولا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا و من یرتد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الآخره و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون»^{۳۱} «(کافران) پیوسته با شما جنگ می کنند تا اگر توانستند شما را از دینتان برگردانند و هر کس از شما از دین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، پس اینان اعمالشان در دنیا و آخرت باطل شده و اهل جهنمند و همیشه در آن اند.»

در آیه های دیگری می فرماید: «ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم واملی لهم، ذلک بانهم قالوا للذین کرهوا ما نزل الله سنطیعکم فی بعض الامر و الله یعلم اسرارهم، فکیف اذا توفتهم الملائکه یضربون وجوههم و ادبارهم»^{۳۲}؛ به راستی کسانی که پس از تبیین راه هدایت برای آنان به دین پشت کردند، شیطان کفر را برای آنان زینت داده و با آرزوی کاذب آنان را فریفته است. این را بدان جهت گفتیم که آنان به دشمنان قرآن گفتند که ما در پاره ای امور از شما پیروی خواهیم کرد و خدا بر اسرار نهان آنان آگاه است، پس چه حالی دارند هنگامی که فرشتگان جانشان را می گیرند و به چهره و پشت آنان می زنند.»

تعبیر به کفر پس از ایمان در آیات زیر آمده است: «من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و لکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله و لهم عذاب عظیم، ذلک بانهم استحبو الحیاه الدنیا علی الآخره

و ان الله لایهدی القوم الکافرین، اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و سمعهم و ابصارهم و اولئک هم الغافلون، لاجرم انهم فی الآخره هم الخاسرون»^{۳۳}؛ کسی که پس از ایمان آوردن به خدا کافر شود، نه کسی که تحت فشار باشد و قلب وی به ایمان آرامش دارد، بلکه آنان که سینه برای کفری می گشایند، خدا برای آنان خشم می گیرد و برای آنان عذابی بزرگ آماده کرده است. این بدان دلیل است که آنان زندگی دنیا را بر زندگی آخرت برمی گزیدند و خدا کافران را هدایت نمی کند، اینان همانهایی هستند که بر دلها و گوشها و چشمهایشان مهر نهاده است و اینها همان بی خبرانند. بی تردید، اینان همان زیانکاران اند.»

در آیات ۸۶-۹۰ سوره آل عمران، خداوند گروهی را که پس از ایمان به کفر گرویدند مورد لعن و نفرین خدا و ملائکه و تمامی انسانها می داند و آنانی که بر کفر خویش افزودند، همراه دانسته که هرگز توبه از آنها پذیرفته نیست.

همین تعبیر در سوره نساء آیه ۱۳۷، عدم مغفرت و هدایت را برای مرتدین برمی شمرد و در سوره توبه آیه های ۶۴ و ۷۷ آنان را مجرم، مورد خطاب قرار داده و وعده عذاب دردناک آخرت را به آنها می دهد که در آیه ۷۴ سوره توبه همراه با عذاب اخروی عذاب دنیا را نیز اشاره کرده است. در سوره نحل آیه ۱۰۶، آنان را مورد خشم و غضب الهی می داند.

آیه های یاد شده هیچ اشاره نزدیک یا دوری به وجود مجازات دنیوی ندارد تا بر مرتد جاری شود؛ بلکه یک سلسله تهدیدات دردناک و شدید اخروی و معنوی را به همراه دارد و آنچه آیه ۷۴ سوره توبه به آن اشاره دارد یعنی مجازات دردناک در دنیا و آخرت نمی تواند، دلیل کافی در تعیین مجازات ارتداد باشد؛ زیرا آیه در مورد کفر منافقان پس از پذیرش اسلام سخن می گوید و آشکار است که برای منافقان هیچ مجازات دنیوی ای تعیین نشده است؛ زیرا آنان نه تنها کفر خود را بروز نداده؛ بلکه اظهار مسلمانی می کنند و مبنای احکام قضایی در اسلام ظاهر اعمال و گفتار است نه باطن آنها که در نهاد آنان نهفته است.

بنابراین، می توان گفت: ارتداد از نظر قرآن کریم گناه بزرگی است. اما این آیه ها تنها تهدید و وعده شدید به عذاب اخروی است و بی تردید، این گونه وعده ها فقط در مورد گناهان بزرگ داده می شود، همانطوری که متقابلاً به اهل ایمان وعده بخشایش همه گناهان داده می شود.

احادیث پیامبر در مورد مجازات ارتداد

قرآن مجید، به بیان مجازات مرتد نپرداخته بلکه تنها به وعده الهی مبنی بر مجازات مرتد در جهان آخرت اشاره



نموده است؛ ولی مستند اساسی فقها در مورد مجازات مرتد و قراردادن آن در زمره حدود، احادیث نبوی است که در اینجا به چند مورد از مهم‌ترین آنها می‌پردازیم تا مشخص شود که استنباط مجازات قتل برای مرتد، به منزله حد از این احادیث یا برخی از آنها تا چه اندازه می‌تواند درست باشد.

الف) حدیث محاربین عکلی و عرنیه

این حدیث را امام بخاری و امام مسلم و دیگران از انس روایت کرده‌اند مبنی بر اینکه «هشت نفر از قبیله عکلی نزد پیامبر (ص) آمدند و با او بیعت کرده و مسلمان شدند. پس از آن، روزگار بر آنان سخت شد و دچار ضعف و ناتوانی شدند و از این بابت پیش پیامبر (ص) زبان به شکایت گشودند. پیامبر (ص) فرمود: آیا می‌خواهید با چوپان ما و شتر وی به صحرا بروید تا از شیر شتر و مزیت‌های دیگر آن بهره‌مند شوید؟ گفتند: بله، پس همراه شتر رفتند و از شیر و لبنیات شتر خوردند و سلامتی خود را یافتند. پس چوپان پیامبر را کشتند و شتر را دزدیدند. این خبر به پیامبر رسید. پیامبر (ص) بی‌درنگ گروهی را به تعقیب آنان فرستاد. آنان را یافتند و نزد پیامبر (ص) آوردند. پیامبر (ص) دستور داد که دست و پاهای آنها را قطع کرده و چشمان آنان را کور کنند و زیر آفتاب بیندازند و زیر آفتاب مانند تا مردند.»^{۳۴} برخی از علما از این حدیث، این‌گونه استنباط کرده‌اند که مجازاتی که رسول خدا (ص) اعمال کرده، همان مجازات تعیین شده برای مرتد است.

به همین دلیل این روایت را با عنوان «حکم محاربان و مرتدان»^{۳۵} یا «باب محاربان کافر و ارتداد»^{۳۶} ذکر کرده‌اند. ولی رأی مشهور میان علما این است که شماری از قبیله عکلی و عرنیه فقط به دلیل ارتداد کشته نشدند، بلکه بدین علت کشته شدند که محارب فی الارض بودند.^{۳۷} ابن تیمیه نیز می‌گوید: این افراد افزون بر ارتداد مرتکب قتل شده و اموال را ربوده بودند بنابراین، محارب با خدا و رسول او به شمار می‌آمدند.^{۳۸} بنابراین حدیث عرنیین - یا محاربان از عکلی و عرنیه - نمی‌تواند مورد استناد کسانی که قائل به مجازات حدی قتل برای مرتد هستند، قرار گیرد؛ زیرا جرم این افراد فقط ارتداد نبود؛ بلکه جرم آنها محاربه بود و به این دلیل مجازات مقرر برای جرم محاربه محکوم شدند. یا اینکه مجازات آنها به علت قصاص بوده است؛ زیرا آنان چوپان یا چوپانان را که کشته بودند، مُثله کردند. بنابراین به همان شکل که این جنایت را مرتکب شده بودند، قصاص

شدند.^{۳۹} استفاده از لفظ ارتداد یا مرتدان در برخی از کتابهای حدیث هنگام نقل روایت عرنیین به نظر می‌رسد به لحاظ بیان حال آن افراد است؛ زیرا آنان افزون بر محارب بودن، مرتد نیز به حساب می‌آمدند. از این رو ذکر ارتداد آنان به معنای آن نیست که مجازات اعمال شده در مورد آنان همان مجازات مرتد است.

ب) حدیث مربوط به اسباب مهدور الدم بودن مسلمان بنا بر فرموده پیامبر (ص)، کشتن مسلمان جز در یکی از این سه حالت جایز نیست زنا کار محصن، قصاص نفس به نفس و کسی که دینش را ترک کرده یا از جماعت مسلمانان جدا شده است. دو سبب نخست ارتباطی به ارتداد و مجازات آن ندارند. ولی بسیاری از فقها «المارق من الدین، التارک الجماعه» را به مرتد تفسیر کرده و بر اساس این روایت گفته‌اند که مجازات مرتد بنا به نص این حدیث نبوی، مجازات حدی بوده و حد آن کشتن است.^{۴۰}

بر این تفسیر، همه فقها اتفاق نظر دارند. به نظر ابن تیمیه، احتمالاً مقصود از این سخن پیامبر (ص) «المارق من الدین التارک الجماعه» محارب است و در اینجا مرتد مورد نظر نیست. ابن تیمیه برای اثبات این نظر به حدیث دیگری استناد می‌کند و آن حدیثی است که ابوداود با سند آن از عایشه نقل می‌کند که رسول خدا فرمود: کشتن مسلمانی که به یگانگی خداوند و رسالت محمد گواهی می‌دهد، جایز نیست مگر در یکی از این حالت‌های سه گانه: مردی که با وجود داشتن همسر (محصن) زنا می‌کند که رجم می‌شود، مردی که به منزله محارب با خدا و رسول او خروج می‌کند که یا کشته شده یا به صلیب کشیده شده یا تبعید می‌شود، یا کسی که نفس محترمی را بکشد که قصاص می‌شود.^{۴۱}

ابن تیمیه با الهام از این حدیث می‌گوید: این مورد ذکر شده در روایت مهدور الدم است «التارک لدینه، المفارق للجماعه» این وصف در مورد محاربه صادق است.^{۴۲} با توجه به این تفسیر جواز ریختن خون مسلمان در حدیثی که بخاری و مسلم روایت کرده بودند، همان مواردی است که در حدیث عایشه توسط ابوداود نقل شده است. یعنی منظور از التارک لدینه، المفارق للجماعه، کسانی هستند که این کارها را به واسطه محاربه با خدا و رسول او انجام می‌دهند و صرف ارتداد، آنان را در این جرگه قرار نمی‌دهند. این دیدگاه با این آیه نیز همخوانی دارد، آنجا که می‌فرماید: «انما جزاؤ الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یُقتلوا او یصلبوا او تقطع



ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ... ۴۳؛ همانا مجازات کسانی که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و به فساد روی زمین بکوشند، جز این نیست که آنان را به قتل رسانند یا به دار زنند یا دست و پایشان را خلاف یکدیگر ببرند یا تبعید کنند.»

آیه مجازات قتل را برای دو گروه یعنی محارب که می‌تواند مصداق «التارک لدینه المفارق للجماعه» باشد و دوم مفسد فی الارض که از مصادیق آن می‌تواند زنا می‌محصن باشد و مورد سوم حدیث یعنی قتل نفس می‌تواند با آیات مربوط به قصاص از جمله «ولکم فی القصاص حیاه...» ۴۴ برابری کند. بنابراین، برای حکم مرتدی که ارتداد وی همراه با محاربه علیه جامعه مسلمان نباشد، نمی‌توان به این حدیث استناد کرد. به بیان دیگر، این حدیث حکم صرف ارتداد را بیان نمی‌کند؛ بلکه حکم محارب، را بیان می‌کند و محارب اعم از مسلمان و غیر مسلمان در هر صورت کشته می‌شود.

بنابر آنچه گفته شد نمی‌توان به استناد به سخن پیامبر (ص) مبنی بر «الفارق من الدین المفارق من الجماعه» مجازات قتل را به منزله حد برای مرتد اثبات کرد.

(ج) حدیث «من بدل دینه فاقتلوه»

دلیل دیگری که موافقان به حد بودن مجازات مرتد به آن استناد می‌کنند، حدیثی است که بخاری و دیگران ۴۵ آن را روایت کرده‌اند که پیامبر (ص) فرمود: «من بدل دینه فاقتلوه» یعنی هر کس دین خود را تغییر دهد او را بکشید، این حدیث قوی‌ترین سندی است که عقیده مشهور در فقه اسلامی را تأیید می‌کند. شیخ شلتوت و رشید رضا معتقدند: این حدیث عام است و این عمومیت، هر کسی را که دین خود را تغییر دهد شامل می‌شود. بنابراین یک یهودی که نصرانی می‌شود با یک مسیحی که اسلام را می‌پذیرد و مشمول حکم روایت می‌شود، یعنی قتل او به منزله حد واجب است. ۴۶

اما فقها بر این باورند که حکم موجود در این حدیث در مورد هر کسی که دین خود را تغییر دهد، اعمال نمی‌شود. علت آن است که وقتی مرادمان از لفظ دین، دین حق باشد اسلام مورد نظر است بنابراین، منظور از تبدیل دین تغییر دین، اسلام به ادیان دیگر است. ۴۷ همچنین استدلال شده که آیین کفر یک ملت واحد است بنابراین، اگر یک یهودی، نصرانی شود از آیین کفر بیرون نمی‌رود.

واضح است که مراد حدیث، کسانی هستند که مسلمان بوده و دین دیگر را جانشین اسلام کرده‌اند.

شیخ شلتوت در مورد تعیین مجازات ارتداد و اختلاف آنان در حدود اجرای حدیث نبوی چنین می‌گوید: وقتی بدانیم که بسیاری فقها معتقدند که حدود با خبر واحد ثابت نمی‌شود، دیدگاه ما درباره این مسئله تغییر خواهد کرد. می‌دانیم که کفر به تنهایی موجب مباح بودن خون فرد نمی‌شود؛ بلکه افزون بر آن قرآن کریم نیز در بسیاری از آیه‌ها اکراه و اجبار در دین را رد کرده است. ۴۸

پرسش مهمی که باید به آن پاسخ بدهیم، این است که آیا صیغه امر موجود در این روایت، مفید و خوب است یا اینکه قراین و شواهد دیگر آن را از حالت خوب خارج کرده و حکم دیگری دارد؟

اگر رأی جمهور اصولیان مبنی بر اینکه امر برای وجوب است، مگر در مواردی که قراین یا شواهدی همراه باشد که به غیر وجوب دلالت کند ۴۹ را رأی و دیدگاه راجح بدانیم، با بررسی حدیث، نخستین چیزی که به ذهن می‌رسد سکوت قرآن کریم در مورد تعیین مجازات دنیوی مرتد است. همچنین روایتهای صحیحی از پیامبر (ص) وجود دارد که بر اساس قراین موجود در آنها نمی‌توانیم معتقد به دستور موجود در حدیث مبنی بر کشتن مرتد باشیم. باید گفت این امر بر خلاف ظاهر آن، دلالت بر وجوب ندارد و مراد از این امر موجود جواز قتل است نه واجب بودن آن.

قراین و شواهد موجود به اختصار عبارتند از:

روایتی که پیامبر (ص) مرتدی را کشته باشد، نقل نشده است و مواردی که ایشان دستور به قتل فرموده‌اند، تنها ارتداد نبوده، بلکه علاوه بر ارتداد، عملی دیگری نیز انجام



داده‌اند، که از جمله این امور، می‌توان اموری را نام برد که منجر به اذیت و آزار مسلمانان شده است مانند: مقیس بن حبابه و فرمان پیامبر(ص) در مورد قتل او در روز فتح مکه که علاوه بر ارتدادش، مرتکب قتل مسلمانی شده و مبادرت به گرفتن مال او نموده است. همچنین پیامبر(ص) فرمان به قتل عربین بعد از اینکه مرتد شد و علاوه بر آن مرتکب قتل و چپاول مال مسلمانان شدند(که پیش‌تر بیان شد) و نیز فرمان به قتل ابن خطل دادند وقتی که مرتد و مرتکب قتل شده بود.^{۵۰}

روایت نقل شده از مسلم و بخاری مبنی بر اینکه یک اعرابی با پیامبر(ص) بیعت کرد(اسلام آورد) پس از آن اعرابی در مدینه بیمار شد و نزد پیامبر(ص) آمد و گفت: بیعت را از من بردار. پیامبر(ص) از این کار خودداری کرد. پس از آن اعرابی از مدینه بیرون رفت و پیامبر فرمود: مدینه از لوٹ وجود او پاک شد.^{۵۱} حافظ ابن حجر و امام نووی به نقل از قاضی عیاض گفته‌اند این درخواست اعرابی، بیانگر ارتداد اوست.^{۵۲} و این در حالی است که پیامبر او را مجازات نکرد و امر به مجازات وی نفرمود؛ بلکه او را آزاد گذاشت تا از مدینه بیرون رود بی‌آنکه کسی برای او مزاحمتی ایجاد کند.

حدیثی که بخاری از انس روایت می‌کند مبنی بر اینکه «یک مرد نصرانی ایمان آورده و مسلمان شده بود. او سوره بقره و آل عمران را خواند. سپس برای پیامبر(ص) نامه نوشت و به دین مسیحیت بازگشت. وی گفت: محمد چیزی جز آنکه من برای او نوشتم نمی‌داند. پس خداوند جان او را گرفت و مردم او را دفن کردند، صبح شد در حالی که زمین او را بیرون افکنده بود...»^{۵۳} در این روایت، این مرد پس از مسلمان شدن و یادگرفتن سوره‌های بقره و آل عمران مسیحی شده، ولی پیامبر(ص) به دلیل ارتداد او را مجازات نکرد.

پیامبر(ص) به هنگام ورود به مکه شماری از کسانی را که به قتل تهدید کرده بود مورد عفو قرار داد. عبدالله بن ابی‌سرح یکی از آنها بود. او یکی از کاتبان وحی بود و بعدها مرتد شد و پس از ارتدادش، وساطت عثمان درباره او مورد پذیرش قرار گرفت در حالی که پیامبر(ص) در همان زمان از عفو برخی دیگر خودداری ورزید. موارد ذکر شده بیانگر آن است که ارتداد جرمی تعزیری است؛ چرا که تنها در تعزیر می‌توان وساطت پذیرفت. اما کسانی هم که پیامبر آنان را کشت، قتل آنان مستند به جرمهایی دیگر بود که چنین کیفیری را اقتضا می‌کرد.^{۵۴} (قبلاً مواردی ذکر شد) در قرآن کریم جریانی را در مورد یهودیان اشاره می‌کند که میان اسلام و کفر مردد بوده و صبح و شام

دین خود را تغییر می‌دادند تا در دین مؤمنان فتنه ایجاد کنند و آنان را از اسلام برگردانند. خدای متعال می‌فرماید: «و قالت طائفة من اهل الكتاب آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار واكفروا آخره لعلهم يرجعون»^{۵۵} گروهی از اهل کتاب گفتند که به کتابی که بر مؤمنان نازل شده است، در طول روز ایمان آورید و در انتهای روز به آن کافر شوید، شاید از این رهگذر مؤمنان نیز از دین اسلام بازگردند. این ارتداد دسته جمعی در مدینه رخ داد، آن هم زمانی که حکومت اسلامی برپا بوده و پیامبر(ص) حاکم آن بود با وجود این پیامبر(ص) این گروه مرتد را که قصد فتنه‌انگیزی در دین مسلمانان را داشتند، مجازات نکرد.^{۵۶}

بنابراین با وجود این روایتهای در مورد ارتداد، نمی‌توان پذیرفت که مجازات مرتد، قتل به منزله حد است؛ زیرا همانگونه که پیش‌تر گفتیم، یکی از ویژگیهای حد، آن است که به محض اثبات ارتکاب جرم حدی، باید حد بی کم و کاست اجرا شود.

اگر حدیث «من بدل دینه فاقتلوه» از پیامبر(ص) به لحاظ سندی صحیح باشد می‌گوییم که پیامبر(ص) با بیان این حدیث، قتل تعزیری مرتد را برای امت خود جایز اعلام کرده است.

برخی از روایتهای و نظریات فقهی که مجازاتهای دیگری به جز قتل را برای مرتد تجویز می‌کند، دیدگاه تعزیری بودن را تقویت می‌بخشد:

الف) این حزم روایت می‌کند که انس از توستر بازگشت و بر عمر وارد شد. عمر بن خطاب از او پرسید: آن عده از قوم بکر بن وائل چه کردند، همان کسانی که از اسلام برگشتند و به مشرکین پیوستند. انس گفت: مگر جز قتل راهی دیگر برایشان بود؟ عمر گفت: آری، اسلام را مجدداً بر آنان عرضه می‌نمودم، پس اگر سر باز می‌زدند، زندانشان می‌کردم.^{۵۷} معنی این روایات، این است که عمر مجازات قتل را برای مرتد در همه حالات لازم نمی‌داند. این مجازات اگر مصلحت ایجاد کند، ساقط شود و یا به تأخیر انداخته شود. احتمال دیگر اینکه رأی عمر این باشد که پیامبر وقتی فرمودند: «من بدل دینه فاقتلوه» این را به عنوان امام امت و رئیس دولت فرموده باشد، بدین معنی که این از تصمیمات اجرایی حکومت و عملی از اعمال سیاست شرعی است و حکم مجازات از طرف خدا نبوده تا امت در هر زمان و مکانی ملزم به آن باشد. این مطلب دیدگاه ابراهیم نخعی و ثوری است. چون آنان بر این باورند که تا همیشه می‌توان مرتد را توبه داد.^{۵۸} به بیان دیگر قتل مرتد به تأخیر انداخته می‌شود مادامی

که امید به توبه‌اش باشد. این دیدگاه یعنی فرصت دادن به مرتد به منظور توبه، خود نوعی ترحم و کمک به مرتد است و این در حالی است که در اجرای حدود هیچ نوع ترحم و گذشتی در کار نیست و حاکم حق تعلل در اجرای حدود را ندارد.

قتل مرتدان از سوی ابوبکر نیز چنین توجیه می‌شود که آنها بر ضد حکومت قیام کرده بودند و موجودیت نوپای اسلامی را تهدید می‌کردند و آنچه ابوبکر در مورد آنان کرد، کاری سیاسی بود، نه دینی. در حالی که اگر کشتن آنها حدی از حدود الهی بود، این مسئله آن اندازه بر صحابه پنهان و پوشیده نبود که ابوبکر ناگزیر باشد برای قانع کردن آنان به تلاشی وسیع دست بزند تا سرانجام بتواند آنها را به سیاستی که در برابر مرتدان در پیش گرفته است قانع کند.^{۵۹}

ب) روایت دیگری که از عمر بن عبدالعزیز روایت شده، چنین است: قومی مسلمان شدند، سپس مدت اندکی مسلمان ماندند و آنگاه مرتد شدند. میمون بن مهران که در میان آنان بود، برای عمر بن عبدالعزیز نامه نوشت و قضیه را به او گفت. عمر بن عبدالعزیز در پاسخ گفت که از آنها جزیه بگیر و آنان را رها کن.^{۶۰}

- استدلال پیامبر در مورد کشته نشدن زن مرتد بدین عبارت که «او در جنگ شرکت نداشته است» نیز دلالتی روشن بر این حقیقت دارد که قتل مرتد اقدام وی به تغییر دین خویش نیست؛ بلکه به علت تهدید نظام عمومی از سوی اوست. بنابراین تعیین میزان کیفر مرتد به امام واگذاشته می‌شود تا بر پایه مقدار خطری که این پدیده برای موجودیت سیاسی فراهم، می‌آورد آن را معین کند.^{۶۱}

ج) دکتر یوسف قرضاوی یکی از علمای معاصر می‌گوید: من بر این باورم که علما میان ارتداد شدید و ارتداد خفیف و مرتد دعوتگر و مرتد غیر دعوتگر تفاوت قائل شده‌اند، لذا ارتدادی که شدید باشد و مرتد با زبان و قلم به سوی بدعت دعوت کند، باید در این مورد مجازات شدید قائل شد.^{۶۲} این تقسیم‌بندی در بین مرتد دعوتگر و مرتد غیردعوتگر، دلیل دیگر است برای اینکه مجازات ارتداد از نوع تعزیر است و حاکم به تناسب شدت و ضعف جرم، به تعیین مجازات می‌پردازد. در ادامه می‌گوید: در غیر از مواردی که مرتد دعوتگر به منظور ریشه‌کن شدن شرارت و مسدود شدن باب فتنه و آشوب بایستی کشته شود، شاید بتوان قول نخی و ثوری را پذیرفت. در واقع مرتد دعوتگر به سوی ارتداد، تنها به اسلام کفر نمی‌ورزد؛ بلکه بر علیه اسلام و امت اسلامی وارد جنگ می‌شود. پس در

زمره کسانی است که با خدا و رسولش محاربه کرده و در زمین فساد ایجاد می‌کنند. محاربه هم همان‌طور که ابن تیمیه می‌گوید، دو نوع است:

جنگ با دست، جنگ با زبان. جنگ با زبان در مورد دین، گاهی آزاردهنده‌تر از جنگ با دست است.^{۶۳} مرتدی که بر ارتدادش اصرار می‌ورزد، به اعدام تأدیبی (تعزیری) از سوی جامعه اسلامی محکوم می‌شود و این فرد از سرپرستی و دوستی و یاری جماعت محروم می‌باشد.^{۶۴} خداوند می‌فرماید: هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد، بی‌گمان او از زمره ایشان به شمار می‌رود.^{۶۵}

د) حنفیه از میان مذاهب چهارگانه اهل سنت ارتداد را از تعزیرات دانسته‌اند. شافعی در کتاب الام هر مبغی را تحت عنوان کتاب مطرح می‌کند و کتاب اهل البغی و اهل الرده را از کتاب الحدود جدا می‌کند.^{۶۶}

حدودی که مورد اتفاق علمای اهل سنت است سه مورد است:

۱. زنا ۲. قذف ۳. سرقت^{۶۷}
ه) محقق حلی از فقهای امامیه ارتداد را از تعزیرات دانسته است و می‌گوید: «هر جرمی که مجازات آن از قبل مشخص شده باشد، حد نام دارد و هر جرمی که چنین نباشد، تعزیر است.»^{۶۸}

نتیجه گیری

با توجه به مسئله آزادی عقیده که اسلام آن را به رسمیت شناخته و نصوص فراوانی در تأیید آن وجود دارد، مرتدی که ارتدادش را آشکار نمی‌کند و امنیت جامعه را به بحران و جنجال نمی‌کشاند، مرتکب جرمی نشده و بنابراین مجازاتی هم نخواهد داشت. اما اگر ارتدادش از بعد شخصی خارج شود و پا فراتر نهد و به هدف دعوت به سوی الحاد و بی‌دینی صورت گیرد، در این حالت، نوعی دشمنی با نظام عمومی در جامعه اسلامی و مقابله با بنیادهای اساسی در این نظام است که در این صورت حکومت اسلامی به منظور پاسداری از عقیده و حفاظت از تشکیلات نظام، ارتداد را جرم دانسته و مجازات تعزیری برای آن در نظر خواهد گرفت که حاکم یا دادرس یا امام یا رئیس حکومت، به صلاحدید خود مجازاتی مناسب به میزان خطری که این پدیده برای جامعه اسلامی فراهم می‌آورد، تعیین می‌کند. حکومت اسلامی می‌تواند برای ارتداد مجازات اعدام را تعیین کند که در این صورت میان آثار و روایتی که از صحابه روایت شده و روایتی که بر مبنای گروهی قتل مرتد و برخی دیگر عدم قتل او را استنباط کرده‌اند، اتفاق نظر وجود دارد.



۱. دهخدا، لغت‌نامه، ج ۲، ص ۱۶۴۵.
۲. اصفهانی، مفردات فی غریب القرآن، ص ۱۹۲.
۳. موسوی بجنوردی، دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۴۴۳.
۴. غنوشی، آزادیهای عمومی در حکومت اسلامی، صص ۲۸-۲۹، ابن قدامه، المغنی، ج ۱۰، ص ۷۴.
۵. المنجد فی اللغة و الاعلام، ص ۱۲۰.
۶. دهخدا، لغت‌نامه، ج ۶، ص ۸۷۸۵.
۷. ابو زهره، العقوبه، ص ۵۹.
۸. محقق داماد، قواعد فقه بخش جزایی، ص ۷۵، حسینی دشتی، معرف و معاریف، ج ۴، ص ۴۱۲.
۹. جزیری، عبدالرحمن، کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، صص ۷-۸.
۱۰. ولایی، ارتداد در اسلام، ص ۱۳۰.
۱۱. محقق داماد، قواعد فقه بخش جزایی، ص ۱۹۶.
۱۲. ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۲۲۸.
۱۳. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۴۵.
۱۴. جزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۳۹۷.
۱۵. جزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، صص ۲۹۷ و ۳۹۸، عوده، التشریح الجنایی، ج ۱، صص ۷۰ و ۷۱ و صص ۸۱-۸۳، سابق، فقه السنه، ج ۲، ص ۲۰۱۱.
۱۶. بقره، ۲۵۶: در دین هیچ اکراهی نیست.
۱۷. غنوشی، آزادیهای عمومی در حکومت اسلامی، ص ۲۲.
۱۸. سروش، فقه در ترازو، بنگرید به: اندر باب اجتهاد، به کوشش سعید عدالت نژاد، ص ۱۷.
۱۹. کف، ۲۹.
۲۰. به عنوان مثال قرآن کریم رسالت پیامبر را صرفاً توصیه زبانی می‌داند و تسلط او را بر ایمان مردم نفی می‌کند. «انما انت مذكر لست علیهم بمصطیر» (غاشیة ۲۲ و ۲۱ همچنین می‌فرماید: لکم دینکم ولی دین، کافرون، ۶).
۲۱. غنوشی، آزادیهای عمومی در حکومت اسلامی، ص ۲۲، بدران، تاریخ الفقه الاسلامی، ص ۲۵۵.
۲۲. قطب، فی ظلال القرآن، ج ۱، صص ۲۹۱-۲۹۳.
۲۳. غنوشی، آزادیهای عمومی در حکومت اسلامی، ص ۲۴.
۲۴. قطب، فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۹۱.
۲۵. رشید رضا، المنار، ج ۳، ص ۳۶.
۲۶. مودودی: نظریه الاسلام و هدیه فی السیاسیه و القانون و الدستور، بنگرید به: غنوشی، آزادیهای عمومی در حکومت اسلامی، ص ۲۸.
۲۷. سروش، فقه در ترازو، بنگرید به: اندر باب اجتهاد به کوشش سعید عدالت نژاد، ص ۲۶.
۲۸. سروش، آزادی بیان، بنگرید به: عزیزان، ارتداد و آزادی، ص ۱۰۹.
۲۹. بقره، ۱۹۳.
۳۰. بقره، ۲۱۷.
۳۱. بقره، ۲۱۷.
۳۲. محمد، ۲۵-۲۷.
۳۳. نحل، ۱۰۶-۱۰۹.
۳۴. النووی، صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱۱ ص ۱۵۵، صحیح البخاری بشرح ابن حجر (فتح الباری) ج ۱۲ ص ۲۲۰.
۳۵. صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱۱، ص ۱۵۳.
۳۶. ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۰۹.
۳۷. النووی، صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱۱، ص ۱۵۳، قضاوی، ارتداد، مرتد و مجازات آن در شریعت، ص ۶۱.
۳۸. ابن تیمیه، الصارم المسلمون علی شاتم الرسول، ص ۲۲۳، به نقل از: سلیم عوا، اصول نظام کیفری اسلام، ص ۱۳۵.
۳۹. ابن حزم، المحلی، ج ۱۳، ص ۱۵۵.
۴۰. النووی، صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱۱، ص ۱۶۴، البخاری، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۷۲۴.
۴۱. ابی داود، السنن، ج ۲، ص ۵۳۰.
۴۲. ابن تیمیه، الصاوم المسلمون علی شاتم الرسول، ص ۳۱۵، به نقل از: سلیم عوا، اصول نظام کیفری اسلام، ص ۱۳۶.
۴۳. مائده، ۳۳.
۴۴. بقره، ۱۷۹.
۴۵. بخاری، صحیح البخاری، بیروت، دار ابن الکثیر، ج ۳، ص ۱۰۹۸، ابی داود، سنن، ج ۲، ص ۵۳، ابن ماجه، سنن، ص ۴۳۲.
۴۶. قضاوی، ارتداد، مرتد و مجازات آن در شریعت، ص ۵۸.
۴۷. البته ظاهره عموم حدیث را پذیرفته و معتقدند: هر کس از آیین کفر به دین کفر دیگری بگراید رها نمی‌شود، بلکه جز پذیرش اسلام یا کشته شدن راه دیگری ندارد. بنگرید به: ابن حزم، المحلی، ج ۱۱، ص ۱۹۴.
۴۸. سلیم عوا، اصول نظام کیفری اسلام، ص ۱۴۰، شلتوت، آیین زندگی، ص ۴۱۶.
۴۹. زیدان، الوجیز فی اصول الفقه، ص ۲۹۴.
۵۰. قضاوی، ارتداد، مرتد و مجازات آن در شریعت، ص ۶۱.
۵۱. ابن حجر، فتح الباری، ج ۴، ص ۹۶، النووی، صحیح المسلم بشرح النووی، ج ۱، ص ۴۵۵.
۵۲. ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۷۲، النووی، صحیح المسلم بشرح النووی، ج ۱۱، ص ۱۵۵.
۵۳. بخاری، صحیح البخاری (کتاب المناقب باب علامات النبوه فی الاسلام)، ج ۲، ص ۸۸۵.



۵۴. غنوشی، آزادیهای عمومی در حکومت اسلامی، ص ۳۰.
۵۵. آل عمران، ۷۲.
۵۶. سلیم عوا، اصول نظام کیفری اسلام، ص ۱۳۳.
۵۷. ابن حزم، المحلی، ج ۱۳، ص ۶۰.
۵۸. قرضای، ارتداد، مرتد و مجازات آن در شریعت، ص ۶۲.
۵۹. غنوشی، آزادیهای عمومی در حکومت اسلامی، ص ۳۱، عماره، اسلام و جنگ و جهاد، صص ۵۷-۶۷.
۶۰. سلیم عوا، اصول نظام کیفری اسلام، ص ۱۴۴.
۶۱. غنوشی، آزادیهای عمومی در حکومت اسلامی، ص ۳۱.
۶۲. قرضای، ارتداد، مرتد و مجازات آن در شریعت، ص ۶۳.
۶۳. همان.
۶۴. همان، ص ۶۴.
۶۵. مانند، ۵۱.
۶۶. ولایی، ارتداد در اسلام، ص ۱۴۶.
۶۷. جزیری، کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۹.
۶۸. ولایی، ارتداد در اسلام، ص ۱۴۶.

منابع و مأخذ

- ابن اثیر، مبارک بن ابی‌الکرام، نهایه فی غریب الحدیث، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
- ابن حجر، احمد بن علی، فتح الباری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۹ ق.
- ابن حزم، المحلی، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
- ابن داود، السنن، بیروت، دارالجنان، ۱۴۰۹ ق.
- ابن قدامه، عبدالله، المغنی، بیروت، دارالکتب العربیه، بی‌تا.
- ابن ماجه، السنن، بیروت، مکتبه العصریه، ۱۴۲۶ ق.
- ابوزهره، محمد، الجرمیه و العقوبه فی الفقه الاسلامی، بی‌جا، دارالفکر العربی، بی‌تا.
- البخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۴ ق.
- البخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت، دارابن الکثیر، چاپ پنجم، ۱۴۱۴ ق.
- اصفهانسی، راغب، مفردات فی غریب القرآن، نشر کتاب، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
- النووی، صحیح المسلم، شرح النووی، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی‌تا.
- بدران، ابوالعینین، تاریخ الفقه الاسلامی، بیروت، دارالنهضة العربیه، بی‌تا.
- جزیری، عبدالرحمن، کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۶ ق.
- جوزی، ابن قیم، اعلام الموقعین عن رب العالمین، قاهره، دارالحدیث، بی‌تا.
- حسینی دشتی، سید مصطفی، معارف و معاریف، تهران، آرایه، چاپ سوم، ۱۳۷۹ ش.
- خرمدل، مصطفی، تفسیر نور، تهران، احسان، چاپ سوم، ۱۳۷۷ ش.
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷ ش.
- رضا، رشید، المنار، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۴ ق.
- زیدان، عبدالکریم، الوجیز فی اصول الفقه، تهران، احسان، چاپ سی و هفتم، ۱۹۹۸ م.
- سابق، سید، فقه السنه، ابراهیمی، محمود، سقر، محمدی، ۱۳۷۱ ش.
- شلتوت، شیخ محمود، آیین زندگی، ترجمه: سلیمی، عبدالعزیز، تهران، احسان، ۱۳۸۲ ش.
- عدالت نژاد، سعید، اندر باب اجتهاد، تهران، طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۸۴ ش.
- عزیزان، مهدی، ارتداد و آزادی، تهران، امام صادق، ۱۳۸۴ ش.
- عمار، محمد، اسلام و جنگ و جهاد، ترجمه: فلاحی، احمد، تهران، احسان، ۱۳۸۳ ش.
- عوده، عبدالقادر، التشریح الجنایی، قاهره، مکتبه دارالتراث، ۱۴۲۶ ق.
- غنوشی، راشد، آزادیهای عمومی در حکومت اسلامی، ترجمه: صابری، حسین، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱ ش.
- قرضای، یوسف، ارتداد، مرتد و مجازات آن در شریعت، ترجمه: سلیمی، بهنام، تهران، احسان، ۱۳۸۱ ش.
- قطب، سید، فی ظلال القرآن، قاهره، دارالشروق، چاپ نهم، ۱۹۸۰ م.
- محقق داماد، سید مصطفی، قواعد فقه بخش جزایی، تهران، نشر علوم اسلامی، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۶ ش.
- معلوف، لوئیس، المنجد فی اللغه و الاعلام، بیروت، دارالشروق، چاپ سی و هفتم، ۱۹۹۸ م.
- موسوی بجنوردی، کاظم، دایره المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی حیان، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش.
- موسوی غروی، سید محمد جواد، فقه استدلالی، غروی، علی اصغر، اقبال، ۱۳۷۷ ش.
- ولایی، عیسی، ارتداد در اسلام، تهران، نی، ۱۳۸۰ ش.

